

شهيد صادق حاجياني



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۵۸/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۷۹/۱۱/۰۷
محل شهادت	ماهشهر
مسئولیت	قایقران
نوع عضویت	کادر نیروی انتظامی
شغل	کادر نیروی انتظامی
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	دهقاید

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید صادق حاجبانی در سال ۱۳۵۸ در یک خانواده متدین و عاشق اهل بیت(ع) و مذهبی در روستای دهقاید دیده به جهان گشود. دوران کودکی را همراه با دیگر کودکان روستایی که از هر گونه امکانات رفاهی بی بهره بودند، طی نمود و دوره آمادگی را در مهد کودک مجتمع بهزیستی شهید مفتوح به پایان رسانید. وی در همان کودکی بسیار خوشرو و خندان و با ادب بود. مقطع راهنمایی را در مدرسه ادب دهقاید به پایان رسانید. سپس برای ادامه تحصیل در دبیرستان امیرکبیر برازجان رهسپار گردید و در همان دوران بود که با فعالیت های بسیج دانش آموزی آشنا شد و به عضویت بسیج در آمد و بعد از مدتی به عضویت پایگاه محمد رسول الله(ص) پذیرفته شد و در گروه امام حسین(ع) هم فعالیت می کرد و با جان و دل در خدمت بسیج بود و در اغلب مأموریت ها و گشت های شبانه شرکت داشت. اما صادق که می دید سوداگران مرگ با همکاری عوامل داخلی و برنامه ریزی دشمنان خارجی به جنگ با جوانان این سرزمین مقدس شتافته اند و از طرف دیگر تروریست های اقتصادی و قاچاقچیان مزدور نیز با سازشکاران داخلی ریشه نظام اقتصادی این مملکت را هدف گرفته اند، برای نبرد با این کوردلان به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران پیوست و در مورخه ۲۶/۱/۷۸ جهت آموزش به پادگان شهید بهشتی اصفهان اعزام گردید. بعد از پایان آموزش های لازم در فروردین ۱۳۷۹ جهت اخذ درجه به پادگان انتظامی بندر انزلی منتقل شد. دوره دریایی نیروی انتظامی را نیز به پایان رسانید. سپس به بندر ماهشهر اعزام گردید و این آغاز مبارزه صادق عزیز با اهریمنان کوردل بود. قبل از مأموریت اخیر از طرف مقامات مافوق چندین تشویقی در پرونده خود داشت. شهید به گواهی همه دوستان، الگوی واقعی صداقت و راستی، عهد و وفا بود. به عنوان مثال در تقسیم بندی نیروها، ایشان با توجه به امتیازات خاص سهمیه انتقال به بوشهر را دریافت کرد، اما وقتی که یکی از همکاران اظهار داشت که متأهل است و مشکلات خانوادگی دارد، شهید حاضر می شود، سهمیه خود را به دوستش تقدیم کند و خود به ماهشهر منتقل می شود. آری شهید راستی و صداقت را از پدرش حسین آموخته بود که ۲۵ سال در لباس نیروی انتظامی در پست های حساس، با شرافت و صداقت خدمت کرده است.

رفتار و اخلاق شهید:

رفتار و برخوردش در دوره خردسالی زبانزد خاص و عام بود. همیشه اوقات، هم چون اسمش «صادق» با پدر و مادر و اقوام و دوستان با صداقت و راستگویی برخورد می کرد.

شهید در زندگی خود هیچ وقت دروغ نگفته بود. حاضر به تنبیه و مجازات بود، اما کلمه دروغ را به زبان خود راه نمی داد. همیشه راستگو بود. وی به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت.

رفتار و گفتار وی در کل نشان از یک تحول عمیق روحی و معنوی بود، و بارها به من که مادرش بودم می گفت: مادر من انتخاب خودم را کرده ام، و آخرت را بر دنیای زود گذر ترجیح می دهم.

صادق هیچ وقت و هیچ کس را از خودش ناراحت نمی کرد و سعی می کرد که به همه کمک کند.

وصیت نامه

با عرض سلام و خسته نباشی خدمت خانواده محترم . من امیدوارم که حال شما خوب باشد من حالم خوب است و غمی جز [دوری شما ندارم پدر و مادر عزیزم من به این دلیل رسته نیروی انتظامی را انتخاب کرده ام چون عشق زیادی به مولا حسین(ع) دارم و هر شب در خواب و در موقع نماز به یاد او می افتم و گریه می کنم چند روزی است که گوشه گیر شده ام نه این که فکر کنید ، مریض هستم نه حالم خوب است از لحاظ معنوی حالم خوب نیست و روز به روز بی تاب تر می شوم که کی به دیار عاشقان می شتابم در نماز دعا می کنم در راه کلاس در موقع غذا که خداوند مرا به این مقام بزرگ برساند. مادر و پدر و برادران بزرگوار من حقیقت را یافته ام و به سوی او روانه شده ام ، قدرت عجیبی مرا از خود بی خود می کند و از تمامی دنیا و هر چه که در آن دنیای مادی است ، بیزارم.

مادر جان درست است که من جوانم و برای سن من زود است که به فکر مرگ باشم ولی مادر من همان طور که قبلاً خدمت شما عرض کرده ام که در خواب دیده ام که به پیری نمی رسم و در عالم جوانی راهی ملکوت می شوم. مادر، هر چه دل کنند از عزیزان سخت است ولی هر سختی یک راحتی به دنبال دارد به گفته شاعر که می گفت:

چرا غم می خوری از بهر مردن مگر آن ها که غم خوردند نمردند

من از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. مادرم از دوری من ناله نکن و تا می توانید به معنویات خود بیفزایید. چون هیچ چیز به غیر از این ها به درد انسان نمی خورد.

مادر، من از شما می خواهم که مرا ببخشید. هر چند که ناسزا گفته به بزرگی خودتان ببخشید . شاید مرا دیگر عمری نباشد. من یک حس عجیبی دارم که مرا به سوی خدا می کشاند و از مادیات بیزارم. افکارم همچون تکه چوبی است که در امواج خروشان آب گرفتار است. روح من هم چون مرغی که جفت خود را از دست داده است ، بی تابی می کند، یا همچون مادری که فرزندش را از او می گیرند.

مادرم من دنیا را وداع گفتم تا به سوی عاشقان پرواز کنم. اگر خداوند بخواهد مرا به درجه رفیع شهادت نائل می کند که هم در دنیا سود برده ام و هم در آخرت. به گفته دکتر شهید بهشتی که فرمودند: راه مقلدان خمینی چیزی جز [شهادت نیست. اگر من بر نگشتم از تمام اقوام دلجویی کنید. دوست دار شما فرزند کوچک شما و دوست دار علی مرتضی(ع).

صادق حاجیانی

پادگان شهید بهشتی اصفهان

۳۰/۸/۱۳۷۸

مصاحبه

شرح زندگی شهید از زبان والدینش:

شهید صادق حاجبانی در دوران کودکی نسبتاً منحصر به فرد بود. ایشان از همان دوران کودکی پسری راستگو و متین و همواره با دوستان خود گرم و صمیمی بود. صادق علاقه زیادی به شرکت در عزاداری امام حسین(ع) داشت و شهید از تمام ورزش ها خوشش می آمد ، ولی به شنا علاقه وافری نشان می داد. وی یک روز در حین شنا، برادرش را از غرق شدن نجات داد. صادق همیشه دست پدر و مادرش را می بوسید و می گفت: مادر جان من در سن جوانی شهید می شوم و به سن پیری نمی رسم. صادق استعداد خاصی در زمینه نقاشی داشت. تمامی دیوار اتاقش مزین به تصاویری از صحنه کربلاست. پدر شهید می گوید: ایشان پس از دوران آموزش غواصی و آغاز کار در ماهشهر از نظر روحی کاملاً متفاوت شد. دیگر جنب و جوش قبلاً را نداشت و بسیار در فکر و اندیشه بود.

شهید به ارزش های والای معنوی فکر می کرد و دیگر آرام و قرار نداشت. گویا خود خبر داشت که به تازگی در راه خدا به شهادت خواهد رسید، به راستی که خداوند بنده ای این چنین درست کار و پرهیزگار را برای خود برگزید.

خاطرات

خاطراتی از شهید :

مادر شهید نقل می کند: هنگامی که صادق در بندر ماهشهر خدمت می کرد ، هر زمان که به مرخصی می آمد، هنگام رفتن یک خداحافظی ساده می کرد، اما یادم نمی رود ۲۰ روز قبل از شهادتش به مرخصی آمد ، وقتی قصد رفتن داشت نزد من آمد گویی به او الهام شده بود ، مرتب تکرار می کرد که مادر حلالم کن، چون به دریا می روم و احتمال زیاد شهید می شوم. و این آخرین سفر من است، مرا ببخشید و حلالم کنید . همان طور شد و به آرزویش رسید و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. وی به اظهارات خود افزود و گفت: صادق در سال ۱۳۷۸ دچار یک حالت خاص روحی در خودش شده بود و مثل گذشته پر تحرک و شلوغ نبود، حالات عرفانی خاصی در چهره اش هویدا بود. نگران جامعه به خصوص نوجوانان ایران اسلامی بود.

شهید از بی عدالتی ها، ناامنی، اعتیاد جوانان و نوجوانان و سایر مشکلات و مسائل اجتماعی رنج می برد و تا این که یک روز گفت: مادر جان من فکر کرده ام و می خواهم به نیروی انتظامی بپیوندم و دوشادوش دیگر همزمان خود با ناامنی ها و مفسدان، قاچاقچیان مواد مخدر و سایر مفسد اجتماعی مبارز نمایم.



سامانه جامع سرداران و دوهزارششمین استان بوئنهر